



## سخن کستران بی کران بوده اند

(فردوسی و دیگر پدیدآورندگان شاهنامه در عصر اسلامی)

دکتر فرزاد قاضی

شاهنامه فردوسی، اثری است که در گذار تاریخ، تأثیر فرهنگی چشمگیری بر زندگی، تمدن و بویژه «هویت» انسان ایرانی داشته است. این شاهکار ادبی، با پیوندی که بین دو دوره پیش و پس از مهم‌ترین نقطه عطف تاریخ ایران - ورود اسلام به ایران - برقرار کرده، توازن شگفتی در نظام فرهنگی ایرانیان، در هزار سال اخیر ایجاد کرده است که از این حیث، شاید از جهت تأثیرگذاری بر تمدن ایرانی، تنها با دیوان حافظ قابل مقایسه باشد.

بی‌تردید مهم‌ترین نقش در این جایگاه بی‌بدیل به فردوسی شاعر تعلق دارد. اگر غیر از این بود، در شمار شاهنامه‌های منشور و منظوم پیش و پس از فردوسی، جاودانگی تنها نصیب شاهکار این دهقان آزاده توسی نمی‌شد. اما این پرسش مطرح است که خلق شاهنامه، حتی اگر به قول بزرگان "بر او ختم شده باشد"، آیا با همو نیز آغاز شده است؟

پاسخ منفی است. شاهنامه پیش از آنکه یک اثر ادبی واحد باشد، حاصل یک جریان فرهنگی دراز دامن است. این جریان فرهنگی در عصر پیش - اسلامی، با استحاله اساطیر دیرپای هند و ایرانی و افزودن روایات سرایندگان و گوسان‌های پارتی (داستان‌های پهلوانی)، در طول هزاران سال شکل گرفته، نهایتاً در دستان موبدان و دبیران عصر ساسانی، در قالب خدای‌نامه‌ها - از روایات شفاهی کهن به آثار تاریخی - دینی مکتوب تبدیل شده است؛ آثاری که البته در طول تاریخ، ارزشهای ادبی افزون‌تری نسبت به ارزشهای تاریخی و دینی کسب کرده‌اند. همین آثار است که در دوره اسلامی، ابتدا به عربی و بعد به فارسی ترجمان شده، جریان شاهنامه‌سرایی را به وجود آورده‌اند؛ جریانی که با خلق اثر فردوسی توسی، نقطه اوج تکامل خود را تجربه کرده است.

بنابراین، شاهنامه غیر از فردوسی و در سایه نام برجسته او، پدیدآورندگان دیگری دارد؛ خالقان راستینی که در دو دوره تاریخی پیش و پس از ورود اسلام به ایران، این روند را محقق کرده‌اند. جستار حاضر، به گروه دوم این پدیدآورندگان می‌پردازد: کسانی که در عصر نوزایی تمدن اسلامی، با ترجمه، تکمیل، پیرایش و بازآفرینی خدای‌نامه‌ها، جریان شاهنامه‌سرایی را سامان داده‌اند؛ جریانی که اوج شکوفایی آن، در سده‌های سوم (میانه دوم)، چهارم و پنجم (میانه اول) هجری، در ایران خاوری (خراسان کهن) اتفاق افتاده است.

ترجمه خدای‌نامه‌ها به عربی در دوره اسلامی

با غلبه اعراب بر ایران و فروپاشی دربارهای ساسانی که حامیان اصلی پدیدآورندگان آثار ادبی

بچشم

بودند، ادبیات متنوع و گسترده عصر ساسانی، در اوج شکوفایی و شکوه، با فترت و توقیفی یکباره مواجه شد، اما نگارش و خلق آثار دینی و ادبی، بویژه از جانب فرهیختگان و موبدان و دهقانان، با هدف مبارزه فرهنگی با سلطه بیگانگان، مسیری بود که در ادامه ادبیات ساسانی شکل گرفت. خلق آثاری چون دینکرد، بُندهشن، گزیده‌های زادسیرم، آثار منوچهر، روایت پهلوی و... بیشتر با اغراض دینی و توسط موبدان و دهقانان زرتشتی، در راستای تحقق همین سنت صورت پذیرفت. در اواخر قرن دوم و آغاز قرن سوم هجری، پس از تأسیس مراکزی چون «دارالحکمه» و «بیت‌الحکمه»، در زمان هارون‌الرشید و مأمون عباسی سنتی شکل گرفت که طلایه‌دارانش مشاوران ایرانی نفوذ کرده در دستگاه حکومت عباسی، از جمله خاندان برمکی، بودند که اعراب را با ذخیره عظیم دانش و فرهنگ ایران باستان آشنا کردند. با تأسیس این مراکز، ترجمان آثار مکتوب دیگر اقوام از پهلوی، سریانی، یونانی و... به عربی آغاز شد و بخش عمده‌ای از گنجینه ادبی ایران باستان، توسط کسانی چون ابن‌مقفع به عربی ترجمه شد. این خط مشی سیاسی جدید که مرهون زیرکی و تیزبینی مشاوران ایرانی نفوذ یافته در دستگاه خلافت بود، ضمن حفظ بخشی عظیم از داشته‌های فرهنگی ایرانیان، مسیر جدیدی را فراروی نظام سیاسی خلفا قرار داد که به جای محو آثار تمدنی ملتهای مغلوب، به ترجمه و حفظ و استفاده از آنها توجه کند؛ رویکردی کاملاً متفاوت با آنچه در دو قرن پیش دنبال می‌شد و به نابودی ذخایر فرهنگی این اقوام منجر شده بود. اگر در زمان خلیفه دوم، به روایت ابن‌خلدون در مقدمه‌ای بر تاریخ، وقتی اعراب کتب بسیاری را در ایران یافتند و سعدبن ابی وقاص نامه‌ای به خلیفه نگاشت تا درباره غنیمت گرفتن این کتب توسط مسلمین کسب اجازه کند، و عمر در پاسخ گفت که حمله را در آب فروافکند، چراکه اگر محتوای آنها راهنمایی و راستی باشد، خدا ما را به رهبری کننده‌تر از آنها هدایت کرده‌است و اگر کتب اهل ضلال و گمراهی است، پس کتاب خدا ما را از آنها بی‌نیاز کرده‌است (ابن‌خلدون، ۷-۱۳۳۶: ۲/۱۰۰۲)، در قرن سوم خلفا، دبیران و نویسندگان و مترجمان ایرانی را استخدام می‌کردند تا باقی مانده این آثار را به عربی ترجمه کنند.

غرض اصلی دربارها در حمایت از ترجمه این آثار، پدید آوردن شاخه‌های مختلفی از علوم بود - علمی که مسلمین تازه به ارزش تجهیز بدان پی برده بودند- و سکان‌دار اصلی این جریان، ایرانیان بودند که باتوجه به عقبه فرهنگی و تمدنی خود، در قیاس با بدویت اعراب، سنتهای ترجمه، نگارش، فراگیری و نشر دانش را به خود اختصاص داده بودند. ایرانی بودن علم، تا آنجا برای اعراب تثبیت شده بود که حتی برخی عربها، فراگیری علوم را دون شأن (!) خود فرض کرده، خود را از پرداختن به آن می‌دانسته‌اند؛ از جمله عمروبن بحر جاحظ بصری، نویسنده و دانشمند بزرگ عرب در قرن سوم هجری، از گفتار عرب چنین یاد می‌کند که هرگاه عربی، عرب دیگر را می‌دید که به کار تعلیم یا لغت مشغول است، او را سرزنش می‌کرد که چرا پیشه غلامان [ایرانیان] را برگزیده است. (نقل از زیدان، ۱۳۳۶: ۳/۴۹) زیدان همچنین از این نکته یاد می‌کند که به دلیل ملکه بودن زبان عربی نزد عرب، حتی بیشترین علمای لغت عرب نیز از همین موالی ایرانی بودند، کسانی چون حماد راویه از مردم دیلم، خلیل‌بن احمد فرهودی [مصدق عروض عربی] و ابن‌سیبویه اولین مصنف صرف و نحو عربی. (همان: ۳/۳۹۰)

در جریان این نهضت عظیم ترجمه - که درخشان‌ترین اعصار تمدن اسلامی را در سده‌های سوم و چهارم هجری رقم زد- بخش عظیمی از گنجینه ادبی ایران باستان توسط این غلامان (!) فرهیخته ایرانی به عربی برگردان شد و در این میان، آنچه در راه تکوین حماسه ملی ایرانی اهمیت داشت، ترجمه خدای‌نامه‌ها به عربی بود. با توجه به عدم وجود هیچ نمونه‌ای از متون تاریخی در فرهنگ اسلامی، احتمالاً با توصیه مشاوران ایرانی، این متون به‌عنوان اثری تاریخی پذیرفته شد و ترجمه آن آغاز گشت. اگرچه امروز می‌دانیم که در محتوای خدای‌نامه‌ها، ارزشهای ادبی و دینی بر سوبه‌های تاریخی و واقع‌گرایانه جربش آشکاری داشته است، در نگاه مترجمان این آثار و حامیان آنها، این متون از ارزشی صرفاً تاریخی برخوردار بودند. اشاره مجمل‌التواریخ این نکته را آشکار می‌سازد که این کتب، در نظر پیشینیان، به‌عنوان تاریخ شاهان ایرانی شناخته می‌شد؛ او از قول حمزه‌بن‌الحسن نقل می‌کند که «... در تاریخ ملوک الفرس، بسیار نسخه‌ها تأمل کردم که ایشان خدا نامه خوانند، کی پادشاهان را خدایگان خواندندی...» (۱۳۱۸: ۸۵)

ترجمه عربی خدای‌نامه‌ها، در دوره اسلامی، به سیره الملوک، سیر ملوک الفرس، تاریخ ملوک الفرس و کتاب سیره الفرس موسوم شد. این سیرالملوک‌نویسی ایرانیان برای خلفای عرب، در سده‌های نخستین پس از هجرت، که با اغراض تاریخی انجام





## ●● اگرچه همه این

سیرالملوک‌های عربی از

میان رفته‌اند، اما اشارات و

ارجاعات و قطعاتی از آنها

در آثار مختلف تاریخی و

ادبی عرب باقی مانده است

که نشان می‌دهد این

کتب، تاریخ افسانه‌های

ایران از نخستین انسان

(کیومرث) تا شکست

یزدگرد سوم از اعراب را

شامل می‌شده‌اند. اصل

پهلوی این متون، توسط

موبدان و دهقانان زرتشتی

حفظ شده بود و حتی

توسط این عده، تغییراتی

در آنها اعمال شده،

بخشهایی بدانها افزوده

شده بود. شاید تغییراتی

مثل تبدیل اژی‌دهاک

اساطیری به ضحاک تازی

آیا غرض تهییج احساسات

عرب ستیزانه ایرانیان

از همین دگرگونیها بود.

روایت شکست ایرانیان از

اعراب نیز به همین شکل

به خدای‌نامه‌های ساسانی

افزوده شده بود ●●



اصلی همه این نویسندگان، ترجمه مهذب ابن مقفع از خدای‌نامه‌ها بود، ترجمه‌ای که کوشیده بود، در عین وفاداری به اصل روایات، عناصر زرتشتی و عرب‌ستیزانه را حتی‌الامکان از اثر خویش بزداید (رک: صفا ۱۳۷۹: ۶۹ و مقدمه زوتنبرگ بر ثعالبی، ۱۹۰۰: ۳-۴۲)؛ اما تحقیق ارزشمند روزن<sup>۱</sup> که یکی از جامع‌ترین تحقیقات انجام شده درباره خدای‌نامه‌هاست، نشان می‌دهد که علاوه بر ابن مقفع مترجمان دیگری بوده‌اند که ترجمه آنها بی‌واسطه از متون پهلوی انجام شده‌است؛ او مؤلفان و مترجمان سیرالملوک را به سه بخش تقسیم می‌کند: کسانی که عیناً این کتب پهلوی را با حداقل تغییرات از زبان پهلوی به عربی ترجمه می‌کردند (مثل ابن مقفع، محمدبن جهم برمکی و زادویه پسر شاهویه)؛ نویسندگانی که به تکمیل کار پیشینیان پرداختند و بر اساس کتب دیگر پهلوی یا روایات شفاهی و گاه حتی برداشتهای خود، مطالب تازه‌ای را درباره گذشته ایران به این کتب افزودند (مثل محمدبن بهرامبن مطیار اصفهانی و هشامبن قاسم اصفهانی) و کسانی که مقابله‌ی نسخ مختلف و انتخاب سره از ناسره در میان آنها می‌پرداختند (مثل موسی‌بن عیسی کسروی و بهرامبن مردانشاه). (رک: کریستن سن، ۱۳۶۸: ۲/۲۹۳ و نوری عثمان، ۱۳۵۴: ۲۸۷ به بعد)

تعدد این نسخ و اختلافهایی که در مراحل مختلف، توسط ناقلان و مترجمان به آثار منتقل شده بود، دلیلی برای اثبات همین مطلب است که طبقات مختلفی از نویسندگان و مترجمان به نگارش این کتب (هم در سطح زبان پهلوی و هم ترجمه عربی آنها) مشغول بودند؛ آن‌چنان‌که خدای‌نامه‌ها و سیرالملوکهای آنها اختلافات بسیاری با هم داشتند و البته خطاها و نقصانهای زیادی نیز در این میان رخ می‌دادند؛ به همین دلیل است که حمزه‌بن‌الحسن اصفهانی از قول موسی‌بن عیسی کسروی می‌نویسد که او در مقابله‌ی نسخ خدای‌نامه‌ها، هرچه کوشیده است، دو نسخه‌ی موافق باهم در میان آنها پیدا نکرده است. (اصفهانی، ۱۹۶۱، ۱۷۱۶) هم‌اکنون قول بهرام‌بن مردانشاه، موبد شهر شاپور از بلاد فارس، یاد می‌کند که این موبد، برای انجام ترجمه‌ای از خدای‌نامه‌ها به عربی، بیست و اندی نسخه‌ی مختلف از خدای‌نامه‌های پهلوی را گردآورد، تا از روی آنها بتواند به اصلاح پاکیزه‌ای دست یابد. (همان: ۲۴)

## شاهنامه فردوسی و جریان فرهنگی شاهنامه نویسی در ایران خاوری

بدین ترتیب، در عصر سامانی، شاعران، خنیاگران، موبدان، دهقانان، مترجمان و حتی وزرا و امرا، در سامان دادن به نهضتی در ایران خاوری نقش داشتند که از آن به "شاهنامه‌سرای" می‌توان تعبیر کرد. به همت حمایت‌های امرای فرهنگ‌دوست سامانی،

می‌شد، بی‌شبهت به جریان تاریخ‌نگاری ایرانیان برای مغولان در سده‌های هفتم و هشتم نبود؛ جریانی که در طی آن، قومی متمدن‌تر که شکست و اسارت در برابر قومی بدوی را متحمل شده بود، با نگارش تاریخ شکوهمند گذشته خود و یادآوری آن به مهاجمان غالب، ضمن تسکین آلام غرور جریحه دار شده خود، این قوم وحشی را به مهار دانش و تمدن کهن خود رام می‌کرد تا زمینه‌ی رهایی خویش را نیز فراهم سازد. احتمالاً قدیم‌ترین و معروف‌ترین سیرالملوک‌ها، نسخه‌ای بود که به قلم نویسنده و مترجم بزرگ ایرانی، عبدالله‌بن مقفع<sup>۲</sup> نگاشته شده بود. بنابر کتاب حمزه‌بن‌الحسن، الفهرست، آثار الباقیه، مجمل التواریخ، مقدمه قدیم شاهنامه و مقدمه ترجمه تاریخ طبری، اسامی یازده تن از مترجمین و مهذبین خدای‌نامه‌ها را می‌شناسیم که تحریرهایی از این اثر به زبان عربی داشته‌اند. (رک: صفا، ۱۳۷۹: ۹-۶۸)

اگرچه همه این سیرالملوک‌های عربی از میان رفته‌اند، اما اشارات و ارجاعات و قطعاتی از آنها در آثار مختلف تاریخی و ادبی عرب باقی مانده است که نشان می‌دهد این کتب، تاریخ افسانه‌ای ایران از نخستین انسان (کیومرث) تا شکست یزدگرد سوم از اعراب را شامل می‌شده‌اند. اصل پهلوی این متون، توسط موبدان و دهقانان زرتشتی حفظ شده بود و حتی توسط این عده، تغییراتی در آنها اعمال شده، بخشهایی بدانها افزوده شده بود. شاید تغییراتی مثل تبدیل اژی‌دهاک اساطیری به ضحاک تازی آبا غرض تهییج احساسات عرب ستیزانه ایرانیان از همین دگرگونیها بود. روایت شکست ایرانیان از اعراب نیز به همین شکل به خدای‌نامه‌های ساسانی افزوده شده بود؛ مقدسی در تاریخ خود، در ذکر ماجرای کشته شدن یزدگرد سوم در یکی از روستاهای مرو به دست مردی آسیابان، به این نکته اشاره می‌کند که این مطلب را از ترجمه عربی یکی از خدای‌نامه‌های پهلوی نقل کرده‌است (مقدسی، ۱۸۹۹-۱۹۱۹: ۵/۱۹۷) و این نشان می‌دهد که این بخشها در خدای‌نامه‌های پهلوی وجود داشته‌اند.

این سنت باستانی ایرانیان که تاریخ را با افسانه و اسطوره در هم می‌آمیخت، به علت تأثیرپذیری مورخان اسلامی از خدای‌نامه‌ها، در تواریخ اسلامی نیز حفظ شد و مورخان چون طبری، تاریخ ایران باستان را به تاریخ صدر اسلام و خلفا افزودند، تا سنت تاریخ‌نویسی اسلامی شکل بگیرد: «ترجمه خدای‌نامه، مأخذ عمده تاریخ‌نویسان دوره اسلامی مانند طبری، مسعودی و ابن قتیبه و بلاذری و حمزه اصفهانی و ثعالبی و دیگران قرار گرفت. در ترجمه‌های عربی خدای‌نامه طبعاً بسیاری از عناصر زردشتی حذف گردید.» (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۷۳)

درباره منشأ روایات این ترجمه‌های عربی، کسانی چون نولدکه و زوتنبرگ<sup>۳</sup> اعتقاد داشتند که منبع



●●● فردوسی

فرا تر از زمانه خود

می‌اندیشد و زندگیش

را نه برای معاصرانش،

که برای همیشه تاریخ

ایثار می‌کند. او به آینده

تعلق دارد و البته خود به

این حقیقت آگاه است.

فردوسی می‌داند، معمار

بنایی است که ساکنانش

در "فردا" زندگی می‌کنند

و این معرفت،

رمز ماندگاری اثری است

که برای "همیشه"

خلق شده است ●●●

عجم ریده دردم  
پسین، گنجینه‌های حماسی منثور

دیکچ

خدای‌نامه‌هایی که ترجمه آنها به عربی از قرن دوم هجری آغاز شده بود، در قرن چهارم هجری به فارسی دری (زبان رسمی و ادبی خراسان در آن عصر) ترجمان شدند و پس از انجام ترجمه‌های منثور، به‌نظم کشیدن این داستان‌ها نیز آغاز شد. در مسیر همین تحول است که دوباره شاعران، با خلق شاهنامه‌های منظوم، صاحب نقش تازه‌ای در بستر حیاتی روایات حماسی فارسی شدند؛ شاعران خراسانی، چون اسلاف خنیاگر خود (گوسان‌های پارتی)، البته با شیوه‌های متفاوت، وارد جریان حماسه‌سرایی فارسی شدند تا اشعار حماسی راه این‌بار به شعر عروضی فارسی دری و با قالبی متفاوت از شعر موسیقایی پهلوی به نظم بکشند و عهده‌دار جریانی شوند که در عقبه فرهنگی و تاریخی این روایات، زمانی به شکل دیگری (سرودهای پهلوانی) نیز وجود داشته است.

بانیان واقعی این جریان ملی- ادبی، امرای فرهنگ‌پرور سامانی بودند. سامانیان که دریافته بودند، رسیدن به استقلال سیاسی و رهایی از سلطه چند سالد تازیان، بدون احیای دوباره سنت‌های ادبی و فرهنگی ایرانی که ریشه در تمدن دیرپای باستانی داشت، غیرممکن است، ضمن پرهیز از مقابله با تعالیم اسلامی، به بزرگداشت پیشینه فرهنگی و تاریخی ایرانیان و حمایت از زبان و ادب فارسی همت گماشتند. در این زمان، به تعبیر برتلس: «کار گرامی‌داشت گذشته تا آنجا کشید که ستایش آشکار آیین زرتشت هم دیگر درخور سرزنش نمی‌بود. سامانیان که در دولت خود از آفریدن آثار ادبی به زبان عرب ممانعت می‌کردند، تنها از مؤلفانی پشتیبانی گسترده می‌کردند که به زبانی که توده‌های مردم می‌فهمیدند، می‌نوشتند. این زبان همانا دری بود که در آن‌هنگام در پهنه‌ای از مرزهای خاوری کشور کنونی افغانستان تا واحه مرو و از کرانه‌های سیحون، تا مرزهای جنوبی خراسان گسترش یافته بود.» (برتلس، ۱۳۷۴: ۱۷۹)

در پرتو این حمایت گسترده امرای فتودال سامانی - که در نظام سیاسی حکومت آنها دهقانان<sup>۵</sup> نژاده‌ای چون ابومنصور عبدالرزاق توسی (بانی شاهنامه ابومنصوری) صاحب قدرت و نفوذ بودند- جریان پهناور شاهنامه‌سرایی در ایران خاوری به راه افتاد. جریانی که خلق آثار ادبی برجسته‌ای را ایجاب کرد که به تعبیر یان ریپکا، با گسترش مضامین حماسی، پندارهای قهرمانی را نیز در میان ایرانیان رشد می‌داد و در جریان آن، روح ایرانی، برخلاف روح جاری در قصیده‌های عربی، برتری خود را در قالب اشعار حماسی به نمود در می‌آورد. (ریپکا و دیگران، ۱۳۷۰: ۲۳۲)

در مسیر این نهضت بزرگ ملی- ادبی، هم شاهنامه‌های منثوری چون شاهنامه ابوالمؤید بلخی، شاهنامه ابوعلی بلخی و شاهنامه ابومنصور محمدبن عبدالرزاق (شاهنامه ابو منصور)؛ اثری که غالب محققان آن را منبع اصلی فردوسی در سرایش شاهنامه دانسته‌اند) به‌وجود می‌آیند<sup>۶</sup> و هم در گام پسین، شاعرانی برمی‌خیزند که به نظم کشیدن این گنجینه‌های حماسی منثور همت می‌گمارند. قدیم‌ترین شاهنامه منظومی که تنها سه بیت از آن باقی مانده است و

به روایت مقدسی در سال ۳۵۵ ه. ق، ایرانیان آن را به‌عنوان تاریخ ملی خود محترم و عزیز می‌شمردند، شاهنامه‌ای در بحر هزج مسدس محذوف از مسعودی مروزی است که تاریخ نگارش آن را حداکثر می‌توان تا اوایل قرن چهارم هجری جلو آورد و دیگر شاهنامه دقیق‌تری توسی که به عقیده محققان زرتشتی بوده است و مرگ زود هنگامش فرصت اتمام اثرش را که احتمالاً در ۳۶۵-۳۵۰ به امر منصورین نوح سامانی آغاز شده بود، به او نمی‌دهد و فردوسی هزار بیت از گشتاسپ‌نامه او را در اثر خویش می‌گنجانند. (رک: صفا، ۱۳۷۹: ۱۷۱-۱۶۰)

قطعاً شاهنامه‌های منظوم دیگری نیز در آن عصر تألیف یافته بودند که امروز هیچ نشانی از آنها باقی نمانده است. به‌رحال، نقطه اوج این جریان، با خلق شاهکار فردوسی (که نظم آن در ۳۷۱-۳۷۰ ه. ق. آغاز شده بود) محقق می‌شود تا این نهضت عظیم تاریخی، پایانی ثمربخش و افتخارآمیز را به خود ببیند.

اساس کار فردوسی نیز بر اساسی منبعی بوده است که آن را نامه باستان می‌خواند و قطعاً یا شاهنامه ابو منصور یا یکی از دیگر تحریرهای فارسی خدای‌نامه بوده است و فردوسی، سال‌های بسیاری را برای جستن این اثر انتظار کشیده بود:

یکی نامه بد از گه باستان  
فراوان بدو اندرون داستان  
پراگنده در دست هر موبدی  
از او بهره‌ای نزد هر بخردی...  
(۱/۲۱/۱۲۶-۷)

و سرانجام دوستی این نامه را در اختیار او می‌گذارد:

به شهرم یکی مهربان دوست بود  
توگفتی که با من به یک پوست بود  
مرا گفت: خوب آمد این رای تو  
به نیکی گراید همی پای تو  
نباشته من این نامه پهلوی  
به پیش تو آرم مگر نغنی  
گشاده زبان و جوانیت هست  
سخن گفتن پهلوانیت هست  
شو این نامه خسروان باز گوی  
بدین جوی نزد مهان آبروی  
چو آورد این نامه نزدیک من  
برافروخت این جان تاریک من  
(۱/۲۳/۱۵۶-۱۶۱)

البته بسیاری معتقدند، این نامه باستان، تنها منبع سرایش شاهنامه فردوسی نبوده است و او بسیاری از داستان‌های مهم اثر خود را، چون رستم و سهراب، اکوان دیو، بیژن و منیژه و... از منابع دیگر اقتباس کرده است (رک: صفا، ۱۳۷۹: ۹۱۷۸-۹۱۷۸)؛ ضمن اینکه در آغاز برخی از داستان‌ها، نام تنی چند از موبدان و ناقلان قصص را نقل می‌کند- از جمله "آزاد سرو" (راوی قصه کشته شدن رستم به دست شغاد)، "شاهوی پیر" (در آغاز سخن گفتن از پیدایش شطرنج در

دوره خسرو پرویز) و "مرزبان هری" (پیش از آغاز پادشاهی هرمز) که احتمال دارد، نام آنها به همین صورت در منابع او نیز درج شده بودند. به هر حال شاهنامه فردوسی، فرجامی شگرف، برای نهضت ملی-ادبی بزرگی است که در عصر سامانی به اوج رسیده بود و از لحاظ سنتهای ادبی، پیشینه‌ای به بلندای هزاره‌ها داشت. اگرچه پس از فردوسی نیز، همچنان شعریایی بودند که براساس داستان‌های پهلوانی کهن به خلق آثار منظوم دست می‌زدند، هنر و بیان فردوسی، به علاوه درک شگفت او از مرز میان باورهای دینی و ارزشهای ملی، به خلق اثری انجامیده بود که می‌توانست برگ پایانی شکوهمندی بر این کتاب چند هزار ساله حماسه‌سرایی در ایران باشد.

فردوسی، وارث سنتهای ادبی کهنی بود که از روحانیون و سرودگویان قبایل هند و ایرانی در هزاره‌های دور، تا زرتشت و رابیان قصص دینی، گوسان‌ها و خنیاگران پارتی، موبدان و دبیران ساسانی، و مترجمان و نویسندگان و موزخان عصر اسلامی، هر کدام گامهای بزرگی را در مسیر رسیدن به این هدف عظیم برداشته بودند و او آخرین گام را با استواری شگفت‌انگیزی برداشت، تا اثری بیافریند که شناسنامه ملی، ادبی و تاریخی قومی را رقم بزند که حوادث روزگار، دوران شکوه و شکوفایی تمدنش را به پایان رسانیده بود. فردوسی چکیده همه این اعصار است؛ او خنیاگر نیست، دهقان است؛ مترجم و نثر نویس نیست، شاعر است؛ شاعری تواناست، اما درباری نیست و به زر نمی‌سراید؛ او شیفته تمدن و خرد ایران باستان و یک شعوبی تمام‌عیار و راستین است، اما با اسلام نمی‌ستیزد؛ و از همه مهم‌تر، "هنرمند" است؛ بیانی دارد که در عین تناسب میان واجها و واژگان، بیشترین پویایی را به صحنه‌ها و تصاویر می‌دهد، در عین صلابت روایت و اغراقی که لازمه شعر حماسی است، از توصیف دقیق کوچک‌ترین جزئیات و تحلیل وقایع غافل نیست؛ کهنه‌ترین روایات را رنگی از تازگی می‌زند و خشونت نبرد و سرخی خون را به نرمی واژگان و شکوه احساس صیقل می‌دهد؛ تعلیق، استواری در ساختار، زلالی در صور خیال و انسجام در زبان، کلام او را شکوه خاصی می‌بخشد. بیهوده نیست که از میان انبوه شاهنامه‌سرایان پیش و پس از خود، فقط اوست که جاودانه می‌ماند و اثرش - اگرچه در هیچ درباری آشپان نمی‌گزیند - در قلبهای زخم خورده ملتی که آرام‌آرام می‌آموزد به تداوم روزهای سخت خو بگیرد، برای همیشه می‌ماند و از دستبرد زمانه ستمگر سر به سلامت می‌برد. فردوسی هرگز راوی یا ناظم صرف روایات کهن نیست، بلکه یک "افرینش‌گر" است و در شیوه داستان‌گویی حماسی، راه را بر دیگران ختم می‌کند.

فردوسی فراتر از زمانه خود می‌اندیشد و زندگی‌اش را نه برای معاصرانش، که برای همیشه تاریخ ایثار می‌کند. او به آینده تعلق دارد و البته خود به این حقیقت آگاه است. فردوسی می‌داند، معمار بنایی است که ساکنانش در "فردا" زندگی می‌کنند و این معرفت، رمز ماندگاری اثری است که برای "همیشه" خلق شده است:

بناهای آباد گردد خراب  
ز باران و از تابش آفتاب  
پی افکندم از نظم کاخی بلند  
که از باد و باران نیابد گزند  
بر این نامه بر عمرها بگذرد  
بخواند هر آن کس که دارد خرد...  
جهان کرده‌ام از سخن چون بهشت  
از این بیش تخم سخن کس نکشت

سخن گستران بی‌کران بوده‌اند  
سخنهایی اندازه پیموده‌اند  
ولیک ارچه بودند ایشان بسی  
همانا نگفتست از ایشان کسی  
بسی رنج بردم در این سال سی  
عجم زنده کردم بدین پارسی...  
(فردوسی، ۱۳۱۲: ۱۸۳/۵-۴/۵۳۴۲ و ۵۳-۵۳۵۰)

این اظهار نظر نه از سر مفاخره و بزرگ بینی است که او می‌داند، چه کرده است. اگرچه مردم روزگارش قدر او را نمی‌دانستند، او از هزارتوی هزاره‌ها صدای آفرین تاریخ را می‌شنید؛ چنان‌که در آخرین ابیات شاهنامه می‌گوید:

چو این نامور نامه آید به بن  
ز من روی کشور شود پر سخن  
از آن پس نمیرم که من زنده‌ام  
که تخم سخن من پراگنده‌ام  
هر آن کس که دارد هوش و رای و دین  
پس از مرگ بر من کند آفرین  
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۸۶۵-۸۶۳/۹۳۸۲)



بچه



## ●● به هر حال

شاهنامه فردوسی،

فرجامی شگرف،

برای نهضت ملی - ادبی

بزرگی است که در عصر

سامانی به اوج رسیده بود

و از لحاظ سنتهای ادبی،

پیشینه‌ای به بلندای

هزاره‌ها داشت ●●

صدای آفرین مردمان، صدایی بود که نه امروز که از همان اعصار کهن بر زبان خرد و بزرگ طنین‌انداز شده بود. تنها نقل یک نمونه از زبان شاعر غزل‌سرای قرن ششم، انوری ابیوردی کافی است؛ ابیاتی که گویا پاسخ این پیش‌بینی آگاهانه شاعر را داده است:

آفرین بر روان فردوسی  
آن همایون نهاد فرخنده

### پی‌نوشت

۱. نظر به بی‌تی در ابتدای فصل پنجم بوستان که البته سعدی آن را از قول مصاحبی در مجلس نقل می‌کند و ظاهراً مراد گوینده از ختم‌کننده این نوع از شعر (شعر حماسی و پهوانی)، فردوسی بوده است: جز احسن گفتن طریقی ندید که ناچار فریاد خیزد ز درد در این شیوه زهد و طامات و پند نه در خشت و کوبال و گرز گران که این شیوه ختم است بر دیگران سخنی که بر سعدی گران می‌آید و در ابیات پسین می‌کوشد تا در این شیوه نیز چالش کند: نداند که ما را سر چنگ نیست توام که تیغ زبان بر کشم بیا تا در این شیوه چالش کنیم
۲. روزبه پسر دادویه، مانوی مسلمان شده‌ای که آثار ارزنده‌ای مثل ادب الکبیر، ادب الصغیر و کلیله و دمنه را از پهلوی به عربی ترجمه کرده بود.
۳. Zotenberg
۴. Rosen
۵. "دهقان" معرب "دهگان" (منسوب به "دهگ"؛ معادل "ده" فارسی) پهلوی، واژه‌ای بوده است که برای نامیدن اشراف درجه دوم عهد ساسانی که خرده مالکان و فنودالهای محلی بوده‌اند، کاربرد داشته است؛ کسانی که غالباً دانشوران جامعه خود بوده، پس از اسلام نیز در احیای فرهنگ و علوم ایرانی نقش عمده‌ای ایفا کردند.
۶. از قبیل اسدی توسی (گرشاسپ نامه)، ایرانشاه‌ابن ابی‌الخیر (بهم‌نامه و کوش نامه)، عطایی رازی (برزو نامه)، مختاری غزنوی (شهریار نامه)، خواجوی کرمانی (سام نامه؛ منسوب) و... (در این باره؛ رک: صفا، ۱۳۷۹: ۲۰۴-۲۸۲)
۷. سه بیت اول از این ابیات، در اصل متن شاهنامه موجود است و در جلد پنجم در ذیل "اندر ستایش سلطان محمود" آمده است و به ستایش سلطان ترک پیوند می‌خورد: بناهای آباد گردد خراب بی‌افکنم از نظم کاخی بلند بر این نامه بر سالها بگذرد کیند آفرین بر جهاندار شاه خرد و ستاینده کردار اوست (۵/۲۳۸۶۵)

شاهنامه این ابیات به هجو و انتقاد از محمود پیوند می‌خورد و نهایتاً

او نه استاد بود و ما شاگرد  
او خداوند بود و ما بنده  
(انوری، ۱۳۳۷: ۷۸۳)

این چنین بود که شاهنامه فردوسی تنها کتابی شد که نه در کتابخانه‌های دربار شاهان و امرای روزگار خود که در حافظه ملی یک قوم نگاهداری شد و به جاودانگی پیوست.

به مفاخرهای ختم می‌شود که با توجه به استحکام آن (بسی رنج بردم در آن سال سی...) سخت می‌نماید که از کسی غیر فردوسی باشد. در هر حال این سه بیت از مدح نامه محمود به هجوتامه او انتقال یافته است و با قطعیت نمی‌توان گفت که این اقدام از خود شاعر سرزده است یا کسانی که ابیات هجوتامه را با نگاه به خود ابیات شاهنامه جعل کرده‌اند، دست به این کار زده‌اند. در هر حال، باتوجه به عدم درج هجوتامه در نسخه تصحیح مسکو، این ابیات از نسخه چاپ کلاله خاور نقل شده‌اند و بقیه شواهد مقاله از چاپ مسکو ویراسته حمیدیان می‌باشند. (رک: کتاب نامه)

### کتابنامه

- ابن‌خلدون، عبدالرحمان بن محمد: مقدمه ابن‌خلدون؛ ترجمه محمد پروین گنابادی، ۲ ج، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶-۳۷.
- اصفهانی، حمزه بن الحسن: تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء علیهم الصلوٰة والسلام، بیروت، ۱۹۶۱.
- انوری، محمدبن محمد: دیوان انوری، بامقدمه و تصحیح و مقابله هشت نسخه، مصحح: سعید نفیسی، تهران، پیروز، ۱۳۳۷.
- برتلز، یوگنی ادواردوویچ: تاریخ ادبیات فارسی، از دوران باستان تا عصر فردوسی، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، هیرمند، ۱۳۷۴.
- تفضلی، احمد: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، چاپ چهارم، تهران، سخن، ۱۳۸۳.
- ثعالی، ابومنصور عبدالملک: غرر اخبار ملوک القرس یا غرر السیر، به کوشش هرمان زوتنبرگ، پاریس، ۱۹۰۰ م.
- ریپکا، یان، اتاکار کلیما، و ایرزی بچاک: تاریخ ادبیات ایران، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران، جاویدان خرد، ۱۳۷۰.
- زیدان، جرجی: تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- صفا، ذبیح‌الله: حماسه‌سرایی در ایران؛ از قدیمی‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه (از روی چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، ۴ مجلد (۳، ۴، ۵، ۶)، چاپ هشتم، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۵.
- کریستن سن، آرتور: نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، ۲ ج، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸.
- مجموع التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعرا بهار، به همت محمد رضائی، کلاله خاور، تهران، ۱۳۱۸.
- مقدسی، مطهر بن طاهر: البدء و التاریخ، ۶ ج، بیروت، دار صادر، ۱۸۹۹-۱۹۱۹.
- نوری عثمان، محمد: "خدای‌نامه‌ها و شاهنامه‌های مأخذ فردوسی"، جشن‌نامه محمد پروین گنابادی، زیر نظر محسن ابوالقاسمی، تهران، صص، ۲۸۷-۳۲۲.

«اگر تمام ثروت ایران را از عصر محمود غزنوی تا کنون در یک کفه ترازو قرار دهند و شاهنامه فردوسی را در کفه دیگر، در پیشگاه خردمندان و صاحب‌دلان جهان این کفه سنگین‌تر خواهد بود، زیرا به دست آوردن زر و سیم از منابع دریایی و زمینی به حد وفور امکان دارد، ولی پدید آمدن شاعری چون فردوسی با آن همه لطف طبع و کمال ذوق که شاهنامه‌ای پربازد و به بازار ادب عرضه دارد، محال و ممتنع است چنان‌که اکنون هم که درست ده قرن از زمان او می‌گذرد چونین کسی نیامده است»

«هر ملتی را چون هر فردی شناسنامه‌ای است، شاهنامه شناسنامه ملت ایران و سند مالکیت ایرانیان است. نیاکان ما را هم به خود ما، و هم به دیگر مردم جهان شناسانده، و قبایل گوناگونی را که در این سرزمین وسیع پراکنده اند هم زبانی آموخته و پیوستگی و یگانگی بخشیده است.» (حبیب یغمائی - کتاب فردوسی و شاهنامه او)



چیب